

تحریر رسالہ منظوم جلدسازی

سرایندہ سید یوسف حسین ہندی (سدہ ۱۳ ہجری)

محمد حسین اسلام پناہ*

چکیده

رسالہ منظوم جلدسازی کہ گویا تنها رسالہ فارسی در این فنّ باشد بہ دلیل اشمال بر اصطلاحات و اصول فنّ صحافی و وراقی قدیم بسیار حایز اہمیت است، اما بہ دلیل این کہ رسالہ بہ نظم نگاشته شدہ و آمیختہ با اصطلاحات ہندی است و ضبط برخی از کلمات در تنہا نسخہ بدخط و مغلوٹ موجود از آن نادرست است، فہم این رسالہ با ابہام و دشواری ہمراہ است. از این رو نگارندہ مقالہ می کوشد تا ضمن تحریر بخش‌هایی از این منظومہ کہ مربوط بہ صحافی و جلدسازی است توضیحات مفیدی را نیز در این بارہ ارائه کند. این تحریر در ہشت فصل تنظیم شدہ است و موضوعات مطرح شدہ در آن عبارت است از: مقوّا و آہار؛ طریقہ وصالی و فصالی؛ تہ‌دوزی، شیرازہ و...؛ انواع چرم و تراشیدن آن؛ منبت‌کاری و آمادہ نمودن جلد؛ وسائل جلدسازی و صحافی.

در پایان نیز اصطلاحات فنّی بہ کار رفتہ در این رسالہ با توضیح و ذکر ابیات متن ارائه گردیدہ است.

کلید واژہ: جلد؛ جلدسازی اسلامی؛ رسالہ منظوم جلدسازی؛ صحافی اسلامی؛ وراقی.

رسالہ منظوم جلدسازی سرودہ سید یوسف را اوّل بار آقای ایرج افشار در جلد شانزدہم فرهنگ ایران زمین معرفی کردند و بہ چاپ رساندند و بار دیگر ہم ایشان آن

* مهندس در معدن، و آب‌شناسی؛ صاحب دکان «صحافی کهنہ کتاب»، کرمان.

را در کتاب صحافی سنتی (تهران، ۱۳۵۷ هـ ش) منتشر کردند.^۱ همان‌طور که ایشان نوشته‌اند:

”متأسفانه چون نسخه بدخط و مغلوط است ضبط عده‌ای از کلمات و وزن و قافیه بسیاری از ابیات نادرست و ممزوج با اصطلاحات هندی و اساساً شعرها هم سست است تصحیح متن کاملاً میسر نشد...“

در این کتاب از جمع‌آوری قرآن به‌وسیله عثمان و معرب نمودن و حتی جلدکردن آن به‌وسیله حضرت امیر یاد می‌کند و این‌که آن‌حضرت دستگیری از مجلدان و صحافان نموده و پیشوای ایشان است.

نگارنده هم بارها آرزو کرده بود که ای کاش! مؤلف، این رساله را به‌نثر نگاشته بود که هم فایده آن بیشتر بود و هم این‌که برای فهم آن احتیاج به رمل و اسطرلاب و حدس و گمان و وهم و قیاس نمی‌بود. و باز به‌قول آقای افشار:

”... با این همه به‌علت مفید بودن

موضوع، منظومه را به‌صورتی که ملاحظه می‌کنید با بعضی اصلاحات معین و روشن که از حیث تصرف بی‌جا ایجاد نگرانی نمی‌کرد به‌چاپ رساندم...“

در این مقاله سعی شده است بر قسمت‌هایی از منظومه که مربوط به‌صحافی و جلدسازی بوده و قابلیت فهم بیشتری داشته‌اند توضیحاتی ارائه گردد، شاید شروعی باشد برای آن‌که ”... آشنایی به‌رموز آن را در تصحیح گیرد و صورت منفتح‌تری از آن بعداً نشر گردد.“ زیرا شاید که تنها رساله فارسی در این فن باشد که وجودش مغتنم است. در آخر رساله آقای افشار اضافه کرده‌اند:

۱. اصل نسخه به‌شماره (۳) ۴۳۷ در کتابخانه شرقی دولتی شهر مدراس (Government Oriental Manuscript Library) موجود است و از روی آن نسخه‌ای برای ایرج افشار استنساخ شده است که آن نسخه در حال حاضر، در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، به‌شماره ۸۳۴۹، نگهداری می‌شود. همین متن را آقای نجیب مایل هروی، در کتاب کتاب‌آرایی در تمدن اسلامی (مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ هـ ش، ص ۹۴-۴۵۹) آورده‌اند و وایی پورتر (Y. Porter) فرانسوی هم در کتاب *Peinture et arts du livre* (پاریس، ۱۹۹۲ م) ترجمه بخشی از آن را آورده است.

”... نسخه بسیار مغلوط و اشعار سست است اما فواید آن از حیث اشتمال بر اصطلاحات و اصول فن صحافی و وراقی قدیم مسلّم و به‌همین ملاحظه چاپ شد. از استاد روزگار خود مجتبی مینوی نیز طلب معاضدت شد و بعضی اصلاحات هم که به‌نظر شریف ایشان رسید در آن اعمال شد، اما هنوز بسیار مغلوط است و هر سطر آن علامت سؤال می‌خواهد...”

نسخه شروع می‌شود با حمد خداوند و همین‌جا نیز ناظم از اصطلاحات جلدسازی استفاده کرده است مثلاً: مجلد، جزوبند، دفتر، مقوّا، سیف، تار، پیرازه، شیرازه، شکنجه (قید)، مشبک، نقش و... و در نعت حضرت رسول (ص) از احادیثی چند از جمله «من شهر علمم و علی (ع) در من است» و آیه تطهیر: «و يطعمون الطعام و...» در شأن آن حضرت یاد می‌نماید. سپس در این کتاب از جمع‌آوری قرآن به‌وسیله عثمان و معرب نمودن و حتی جلدکردن آن به‌وسیله حضرت امیر یاد می‌کند و این‌که آن حضرت دستگیری از مجلّدان و صحافان نموده و پیشوای ایشان است، و با ذکر حُبّ علی (ع) و خاندان او معلوم می‌شود که سراینده شیعه مذهب است.

در سبب تألیف کتاب گوید که روزی درویشی نزد او می‌آید و جزوی چند از کتاب پیش او می‌نهد تا آن را جلد گیرد و او که مجلّدی نمی‌دانسته است ذکری از ندانستن نمی‌کند و می‌پذیرد. سپس کتاب را نزد شیخ یدالله که از علویان آشنای او بوده می‌برد و از او درخواست کمک می‌نماید. او هم کتاب را جزوبندی و شیرازه می‌کند و کتاب تحویل درویش می‌گردد. سبب علاقه سراینده به صحافی همین امر است. ضمناً از اشخاصی به‌نام «احمد» و «عبد قادر» که نزد آن‌ها صحافی را فراگرفته است یاد می‌نماید.

فصل اوّل: در ساختن مقوّا و آهار

اوّلین کار ساختن مقوّا است و برای این کار ابتدا طریقه تهیه آهار را شرح می‌دهد: یک سیر صمغ در آب حلّ کن و پارچه صاف نما. بعداً از ۵ سیر ماش مقشر، آشی تهیه کن و باز با جامه صاف نما. آب صمغ قبلی را به‌این آس اخیر اضافه نما، بعد نشاسته (در متن: نشسته) را به‌مقدار کافی بپز و سه توله (واحد وزن) از صبر فراهم کن:

صبر آری سه توله ای برادر بسا آمیز آن را جمله یکسر

سپس آن را می‌سایید و به‌محلول می‌افزایید. این مخلوط باید نه زیاد غلیظ باشد و نه رقیق. ناگفته نماند که از آهار به‌عنوان چسب نیز استفاده می‌شده است، چون در سرتاسر رساله به‌جز آهار وسیلهٔ دیگری برای چسبانیدن نمی‌یابیم.

اکنون کاغذهای مختلف را بر یکدیگر چسبانده و بر تخته می‌گذارند و آهار می‌زنند. با نهادن کاغذی خشک روی این کاغذهای به‌هم چسبیده و آهار زده مهره می‌اندازند تا خشک و صاف گردد. تعداد لایه‌های کاغذ برای مقوا حدود ۲۰-۳۰ ورق است که برای ساختن قلمدان و جزودان و جلد دو پوسته نیز از آن‌ها استفاده می‌شود.

فصل دوم: در بیان طریقهٔ وصّالی و فصّالی

این‌جا باید آهاری تهیه کرد سوای آهار مقوا. نشاسته را در آب حل و بر آن شیرهٔ لیمو اضافه می‌کنند و آن را به‌مثل فالوده می‌پزند و در جای پاک با سرپوش نگه می‌دارند. ورق‌های کتاب کهنه پاره را ابتدا مرتّب می‌نمایند و هم‌رنگ این کاغذها کاغذ حریری (شاید کاغذ شفاف و نازک) انتخاب می‌کنند. ورق‌ها را بر روی سنگ آهار (چسب) می‌مالند و جای مندرس را وصله‌کاری می‌نمایند و با مهره چوبی می‌کوبند تا خوب جا بیافتد. سپس عملی را یادآور می‌شود برای جزوبندی دوبارهٔ اوراق جدا از هم (افراد) تا کتاب در عطف‌قطور و در جلو باریک نگردد، که شاید به‌اصطلاح امروزی «لولازنی» اوراق جدا از هم و جزوبندی آن‌هاست و برای این‌که این نوارهای لولا مانند قطر کتاب را در عطف حجیم ننمایند، بایستی لبهٔ کاغذ کتاب را قبل از چسباندن تراشید و نازک کرد.

سپس سراینده ذکر عمل متن و حاشیه را می‌نماید که کاغذی هم‌رنگ متن کتاب و یا رنگی دیگر متناسب با متن مهیا ساخته از وسط آن به‌اندازه متن کتاب بیرون می‌آورند و متن کتاب را در آن‌جا می‌چسبانند و اگر در ضمن در جوار متن حاشیه‌ای قابل و معروف وجود داشته باشد آن را به‌حال خود رها کن و جدایش مساز.

بعد از این از عملی به‌اسم «کرسی نشانی» نام می‌برد که احتمالاً همان «رکابه» یا «پاورق» و نگارش کلمهٔ صفحهٔ بعدی در پا صفحهٔ قبلی است که ساعتی وقت خواهد گرفت. این طریقه متن و حاشیه به‌کار قطعه و مرقّع هم می‌آید.

فصل سوّم: در بیان ته‌دوزی، شیرازه و...

برای جزوبندی و ته‌دوزی کتاب را جزوجزو مرتّب کن و هر جزوی را (که از چند ورق تا خورده تشکیل شده است) در وسطش کاغذی به‌عنوان جزودان بگذار که بعداً گفته خواهد شد و به‌کار شیرازه می‌آید. این جزوها را در شکنجه (قید) قرار بده و طریقه قرار دادن این‌که اوّل قید را بر روی سنگ می‌گذاری و جزوها را در وسط آن و پیچ‌های قید را می‌پیچانی تا جزوها به‌بند آیند.

جزوبندی (ته‌دوزی) دو نوع است: یک‌بندی و دوبندی. یک‌بندی این‌که در عطف جزوها دو نشان می‌گذاری و دو خط راست در عرض عطف می‌کشی به‌طوری که در هر جزو نقطه‌ای می‌نماید و از این نقطه سوزن و نخ وارد وسط جزو می‌شود و از سوی دیگر خارج می‌گردد و نخ به‌جزو قبلی مضمم می‌شود.

طریقه دوبندی این‌که: چهار خط در عطف می‌کشی و تا نخ که از علامت اوّل به‌وسط جزو وارد می‌شود هنگام خروج از نشانه دوّم در وسط تا جزو قبل قلاب می‌گردد و وارد نشانه سوّم می‌شود و از نشانه آخر بیرون می‌آید در قسمت نخ جزو قبل محکم می‌گردد و قس علی‌هذا تا به‌آخر. برای کتاب‌های بزرگ طریقه دوبندی و کتاب‌های کوچک‌تر طریقه یک‌بندی معمول است.

بعد از ته‌دوزی کتاب را ساعتی در قید می‌گذارند و پس از بازکردن، برای این‌که کتاب در قید جفت و جذب گردد دو پاره مقوّا در طرفین کتاب می‌گذارند و آن را باز در قید قرار می‌دهند به‌طوری‌که به‌قدر جوی عطف آن خارج از قید باشد. در طول عطف تکه‌ای چرم که در عرض دو پاره اضافه دارد می‌چسبانند و محکم مهره می‌اندازند و در آفتاب می‌گذارند تا خشک گردد. آنگاه دو تکه مقوّا را به‌اندازه کتاب آماده می‌کنند و اطراف آن‌ها را سوهان می‌نمایند تا برای چسباندن راحت‌تر باشد و بعد:

نگیری در شکنجه یار پستش به‌سیفه قطع ساز و کن درستش

مصراع اوّل به‌نظر می‌رسد چنین باشد: «بگیری در شکنجه باز پستش» که کتاب را در قید می‌گذارند و اطراف آن را با سیف قاطع یا سوهان برش می‌دهند.

و بعد از آن با وسیله‌ای که آن را «خشت سیه پخته مجوف» می‌نامند اطراف کتاب را صیقل و جلا می‌دهند و صاف می‌نمایند و از قید باز می‌کنند. کتاب برای پیرازه و

شیرازه آماده است، بدین ترتیب که در وسط هر جزوی، آنجا که نشانه جزوبندی نهاده شده بود، پاره ای کاغذ به طول چهار انگشت در دو سر جزوبند می گذارند، مصرع اول بیت بعدی:

ترش سنجبان(؟) آری و چسب یک به عرضش عرض چو نه کن فتیلک

مصرع اول نامفهوم است ولی ممکن است مصرع دوم را به صورت زیر خوانند:

به عرضش عرض جو ته کن فتیلک

و آن عبارت از این است که فتیله ای از پارچه به اندازه عرض عطف کتاب و ضخامت یک جو فراهم آورده در ابتدا و انتهای عطف می چسبانند، برحسب این که کتاب بزرگ یا کوچک باشد فتیله را بزرگ یا حتی به اندازه کاهی می گیرند. بعد از اتصال فتیله به ابتدای عطف در لبه کتاب گوشه کتاب را در قید می گذارند و سوزن نخ داری را به ترتیب داخل هر جزو می نمایند و برحسب این که کتاب بزرگ یا خرد باشد به فاصله دو یا یک انگشت از لبه کتاب از پشت عطف بیرون می کشند. کشیدگی نخ باید به اندازه باشد یعنی نه آنقدر سفت که پاره گردد و نه شل و چین و چروک دار، بلکه به قول مصنف: خیر الامور اوسطها».

تعداد این تارهای پیرازه بایستی فرد باشد تا شیرازه های بین آنها زوج درآید. بنابراین تارهایی از نخ به نام «پیرازه» به ردیف در پشت عطف کتاب از خارج فتیله را پوشانده و وارد وسط جزوها شده اند.

بعد از این، نوبت شیرازه است که ابتدا انواع آن را می شمارد که عبارت اند از: بندنیشکر، شکل دال «د» و موج (شاید مورچه). اکنون نوبت شرح شیرازه زدن است: بر سوراخ دو سوزن دو رنگ نخ ابریشم فرو می بری و ته دو رنگ نخ را به هم گره می زنی یکی از سوزن ها را در آنجا که تار اول پیرازه شروع شده است، یعنی وسط جزو اول، فرو می بری و بیرون می کشی، این تار را «لنگر» می گویند. بعد، از زیر تار پیرازه یکی از سوزن ها را بیرون می آوری به طوری که دو رنگ نخ در اطراف پیرازه بتابند و به ترتیب از زیر و روی آنها به درآیند و این تاب خوردگی یا راست گرد است و یا چپ گرد و براساس ترکیب این تاب خوردگی انواعی از شکل و ردیف به وجود می آید. ردیف ۱: یک رج راست گرد بافته شده است و یک رج چپ گرد.

ردیف ۲: همه رج‌ها چپ‌گردند و ردیف ۳ همه راست‌گرد، ردیف ۵ دو رج راست‌گرد است و دو رج چپ‌گرد... و بر این اساس است که مصنف انواع دوخت را شرح می‌دهد و در ابتدا راست رفتن و چپ رفتن را:

چو سوزن بر سر سوزن بگیرند مر این را راست رفتن نام دارند
چو سوزن زیر هر سوزن بگیرند مگر این را به‌نام چن پذیرند

و بعد انواع مختلف را:

همه گر راست بافی موجه آید نشانش خط درب نقشی نماید
شاید به‌علت این‌که رج‌های مورب یک‌رنگ به‌شکل قطار مورچه درآمده‌اند به‌این نام مشهور است.

همه گر چپ بیافی ای برادر همان موجه ازین در پا زند سر

*

یکی گر راست یک گر چپ بیافی بشبر بند نیشگر بلافی

*

چهار از راست چهار از چپ گرای به‌شکل دال آن را خوش نمایی
برای این‌که عمل سوزن بر سر سوزن و سوزن زیر هر سوزن ذهن را مشوش
نماید، گوید جهت دوختن را طوری قرار بده که همیشه سوزن را به‌سوی خودت بکشی:
چو سوزن می‌کشی سوی خودش کش جز این خود را میفکن در کشاکش
چو بافیدن ترا معلوم گردد بکن پس نقش‌های تازه هر دم

فصل چهارم: در بیان انواع چرم و تراشیدن آن

این فصل به‌ذکر انواع چرم (سختیان) و رنگ‌آمیزی و تراشیدن آن‌ها می‌پردازد و از چرم نازک و خوش‌رنگ به‌رنگ پنج و چهار - که نمی‌دانیم چیست - صحبت می‌کند. دیگر چرم سرخ رنگ که باید از چند عیب بری باشد: یکی خط خطی و خراش‌دار بودن آن که هنگام چرای بز در صحرا و تماس با خار و خس پوستش خراش‌دار شده است و همچنین پوست باید عاری از مو و پشم بعد از دباغی باشد.

ربع سیر روغن کنجد سیر بر پشت چرم می‌مالی و در آفتاب می‌گذاری بعد آن را در آب شیرین می‌شویی که چربی از آن زایل گردد، حتی برای این کار آن را بر سنگ

می‌زنی، به مثل گازران هنگام رخت‌شویی، بعد از نیمه خشک شدن به آن شیرۀ لیمو می‌مالی. باز از چاروسه سخن می‌راند و منظورش چاروسه شیرۀ لیمو است (کمیت وزنی؟) بعد از شست‌وشو و خشک شدن رنگ سرخ و نرمی به خود می‌گیرد. اما برای چرم زعفرانی رنگ ربع سیر روغن کنجد را با یک سیر جغرات می‌آمیزی و آن را بر پشت چرم مالیده در آفتاب می‌گذاری و بعد از شست‌وشو شیرۀ لیمو را بر آن می‌مالی. چرم سیاه را از رنگ کردن چرم سفید و سرخ به دست می‌آورند. دو طریقه را برای رنگ سیاه معرفی می‌کند، یکی با استفاده از خل (سرکه؟) و بعضی مواد دیگر که فهمیده نشد و دومی هم ایضاً؟

فصل پنجم: منبت کاری و آماده نمودن جلد

در ابتدا این بنده عرض می‌نماید که در این رساله بین منبت و مشبک، برخلاف آنچه دانکن هالدین (D. Haldne) در کتابش^۱، بیان می‌دارد، فرق قائل است به دلایل زیر:

بیت صفحه ۱۲۷:

منبت یا مشبک هردو نیکوست و یا ساده کنی روشن همه پوست

بیت صفحه ۱۳۲:

سه سازی نقش بُرای مرد بی‌شک یک از بهر مقوا یک مشبک

یک از بهر منبت کردن آرم نمی‌دانم که شکلش چون نگارم

اما تراشیدن چرم؛ آن را اندکی تر نموده مقوای جلد را روی آن می‌گذاریم و از اطراف دو انگشت فاصله داده آن را می‌بریم. هم می‌توان این چرم را دوتکه گرفت و بعد دو تکه را در عطف باهم پوشش داد و هم می‌توان یک تکه چرم را بر تخته سنگ پهن کرده چین و چروک آن را صاف می‌نمایند با نشگرده (شفره) شروع به نازک کردن چرم می‌نمایند. باید مواظبت کرد هنگام عمل، چرم سوراخ نشود و زدگی پیدا نکند. باید از کناره‌ها شروع کرد و آن‌ها را طوری نازک نمود که سرخی چرم نمایان گردد و بعد جاهای دیگر را نه ضخیم و نه نازک به‌طور میانه‌روی.

۱. صحافی و جلدهای اسلامی، ترجمه هوش‌آذر آذرنوش، سروش، تهران، ۱۳۶۶ ه.ش، ص ۷۰.

طریق دیگر تراشیدن با خشت مجوف سیاه پخته (شاید چیزی شبیه سنگ پا؟) که آن را بزرگ و تیز و برنده می‌سازی و چرم را با آن می‌تراشی، با احتیاط و دقت، و این عمل را بهتر از تراشیدن با نشگرده می‌داند، چون احتمال سوراخ شدن چرم در آن نیست و حالتی تاریک و روشن به آن می‌دهد. سفارش می‌کند در حالت خشکی چرم را به این طریق بتراشی، طریقه‌ای که استادان به کار می‌برند و کم کسی آن را می‌داند، تو نیز پنهانش بدار (سفارشی که اکثر استادکاران قدیم به آن عمل می‌کنند!)

از این به بعد جزئیاتی را بیان می‌دارد در تعیین مواضع ترنج و سرترنج و گوشه و حاشیه و زنجیره بر روی مقوای جلد که اطراف منبت را روی مقوای با کشیدن خط به دور آن معلوم می‌کنی و با نقش بر آن را می‌بری، به طوری که یک ربع از ضخامت مقوای برآید و سه ربع به جا ماند. از منبت تنها مقصودش نقش کنده کاری شده نیست و گاهی مراد آلتی نقش دار است که ممکن است فلزی، چرمی^۱ و یا مقوایی باشد. ابیات زیر را ملاحظه فرمایید:

ازین بهتر کنی ورقی مقوای منبت‌ها کنی ای یار دانا
 ... در آن کنده منبت نه منبت که تا... برابر این منبت
 بنه پس کاغذی چندی بر آن پشت بگرد آن بزن با کوبه چون مشت
 ... وگرنه باز بنشانی منبت زنی بر سر به کوبه چون به نوبت

سخنانی دارد در مورد سرلوح و عطف روی مقوای جلد که به خوبی مفهوم نیست، تا این که به چسباندن چرم بر روی مقوای می‌رسد که بعد از آهار مالی به مقدار زیاد بر روی مقوای و چسباندن چرم بر آن و صاف نمودن قسمت‌های نابریده با مهره و خط‌کش، منبت را بر جای کنده شده مقوای، بر روی چرم قرار داده می‌کوبند و این کار را تا افتادن نقش منبت بر روی چرم ادامه می‌دهند.

ناگفته پیداست که این نوع جلدسازی طریقه مرسوم ضربی است و از نوع سوخت و یا حتی طریقه مرسوم زمان صفویه، یعنی چسباندن چرمی مشبک شده از رنگ و زمینه متفاوت در محل ترنج و گوشه‌ها، سخنی به میان نیامده است، بلکه همان چرم

۱. صحافی و جلدهای اسلامی، ص ۱۹۵، شکل ۳۱ و ۳۲.

اصلی متن را در محلّ ترنج و گوشه‌ها که در مقوّا گود افتاده است مُهرکوبی می‌کنند. پس از این جلد را زیر لنگر (پرس، منگنه) و یا به‌جای لنگر در لای دو تخته قرار می‌دهند و بر روی تخته‌ها چند سنگ می‌گذارند و چند روز صبر می‌کنند و بعد از خشک شدن، اطراف اضافی چرم را پس از صاف نمودن لبه‌ها روی مقوّا می‌آورند و می‌چسبانند. بعداً از چرم مترش (تراشیده شده؟) برای آستر می‌آورند که از اطراف به‌طور نازک تراشیده شده و وسط آن هموار شده باشد و آن را با آهار زدن در همه قسمت‌ها به‌جز چند انگشت نزدیک به‌عطف بر پشت مقوّای جلد می‌چسبانند. سه طرف آستری را اندکی چرم اضافی برای مغزی جا می‌گذارند و آن را به‌صورت زهوار نازکی بر روی لبه‌های خارجی جلد می‌چسبانند. سپس آن را زیر لنگر قرار می‌دهند و پس از چند ساعت بیرون می‌آورند و قلم‌کاری و تحریر اطراف منبّت را شروع می‌کنند، به‌این ترتیب که دو خط در حاشیه می‌کشند و وسط آن دو را زنجیره باریکی می‌اندازی. تحریر اطراف نقش با قلم‌مویی از دُم یابو انجام می‌شود و پس از تحریر و تزیین و چهره‌کشی تا حدّ آینه‌گون شدن جلد، هنگام اتّصال کتاب به‌درون جلد است.

و آن این‌که چرم عطف کتاب را که از طرفین عرض عطف مقداری اضافی دارد در زیر قسمت چسب نخورده آستری (و قسمت عطف را به‌وسط جلد) می‌چسبانی قسمت اضافی چرم عطف را از طول تا حدّ پوشیده شدن شیرازه می‌چسبانی و باقیمانده را قطع می‌کنی. انتهای کار، قرار دادن کتاب جلد شده در شکنجه (قید) و خشک شدن آن در آفتاب است در فصل ششم از جلد سفائین نام می‌برد و می‌گوید:

چو شد دانسته احوال مقدّم از آن یک شمه کانده(?) بدان هم

که علی‌القاعده لفظ «کانده» بایستی تصحیف شده واژه «مانده» باشد.

در کتاب واژه‌نامه نسخه‌شناسی و کتاب‌پردازی تألیف حسن‌هاشمی میناباد، در ذیل واژه Saffian آمده است: «سختیان [= پوست دباغی شده بز]». بنابراین بعید نیست جلد سفائین مذکور همین اصطلاح انگلیسی باشد، و عملیاتی را که برای ساختن آن بیان می‌کند ظاهراً تفاوتی با عملیات قبلی ندارد، جز این‌که این نوع جلد یک لایی بدون مقوّا بوده و روی آن را با کشیدن مهره شفاف می‌نمایند و با آرایش سیم و زر تزیین

می‌کنند. در پایان این فصل از نوعی جلد کاغذی سخن می‌گویند که در کناره‌ها حاشیه چرمی و در درون چرم و بیرون آن کاغذ رنگی است.

فصل هشتم: انواع وسائل جلدسازی و صحافی

می‌گویند که بدون ابزار تنها خداوند است که می‌تواند خلقت نماید و هر کاری ابزاری دارد. انواع شکنجه را که باید صاف و هموار باشد نام می‌برد: مدور، مطول، مربع، مثلث، مسدس و مسطح. امروزه، فقط یک نوع معمول قید را که عبارت از دو چوب مستطیل دراز با دو دسته پیچ‌دار در طرفین آن است می‌شناسیم.

بعد از سنگ زبردست و نوعی سنگ به نام «سیلو» که نرم و سخت و بی‌رنگ است نام می‌برد که ضخامت آن از یک تا چهار انگشت است و طریق برش این نوع سنگ و استخراج آن را از معدن شرح می‌دهد. همچنین نوع خشت پخته مجوف سابق‌الذکر را که برای صاف کردن چرم و لبه‌های کتاب از آن نام‌برده بود معرفی می‌کند و ترکیبش را ذکر می‌نماید که از کزند سائیده و لاک است. انواع دیگر سنگ‌ها را نیز، از قبیل کنیر، مریم، جلمود و مرمر نام می‌برد.

سپس ابزارهای دیگر را می‌شمارد: انواع مهره‌ها: زجاجی، بلوری، غوری، صدف دریایی به‌رنگ‌های مختلف؛

نشگرده (شفره): از فولاد آبدیده الماس گون به‌شکل نیمه ماه و دسته‌دار؛

نقش‌بر: یکی برای برش مقوا و یکی برای مشبک کردن و یکی برای منبت‌کندن به‌نوک و گردن کج و... دیگری مانند دست آهوی خمیده مدور زانو و کج سم... برای کند مقوا در محل‌های ترنج و کنج و جاهای دیگر...
 دو نوع خط‌کش: نوک گرد و بادامی...؛

دو زنجیره، سرش چون رای تازی در خط ثلث و نسخ و مقفر؛

دو تیغه به‌شکل تخم انگور؛ مطول گرد و بر سر نقطه...؛

تحریر بند: سرش به‌شکل عدس برای تحریر دادن اطراف منبت و دیگری برای نقطه‌سازی و نقطه‌ریزی در اطراف منبت؛

قلم پرگار و نقطه‌زدن (دوایر کوچک)؛

قلم جدول کشی معمولی و دالی «د» که دو یا سه خط جدول را در آن واحد باهم رسم می‌کند؛

سیف قاطع (کارد بزرگ شمشیر مانند): برای برش اطراف کتاب، به شکل برگ سوسن؛

سوهان بزرگ و خرد: برای ساییدن و صاف کردن؛ سوزن؛
دسته پیچ قید: وسیله‌ای برای پیچاندن دسته شکنجه به شکل مار نیم خیز؛
شکنجه (قید): دارای دو تخته یکی ثابت و دیگری متحرک و انواع چوب‌ها برای ساخت آن؛

تا این جا بیست و دو نوع ابزار و آلات جلدسازی و صحافی را بیان داشته است. از شرح قسمت‌هایی از رساله که در وصف ساخت قلمدان، جزودان، جلد آینه، فانوس و... بیان زرحل و نقره حل و... ساختن مرگب و رنگ کاغذ و کاغذ ابری بود و ارتباط مستقیم با صحافی و جلدسازی نداشت صرف نظر شد.

واژه‌نامه

آستر: چرم نازکی که در قسمت درونی جلد می‌چسبانند.
پس از چرم مترش آر پاره برای «آستر» زود آر چاره
(ص ۱۲۱)

آهار: مایع غلیظی از نشاسته و... جهت آهار دادن کاغذ و در این رساله به معنای چسب هم آمده است.

ورق‌ها را به تخته سنگ میدار بر آن پاره بمال «آهار» هموار
(ص ۱۱۲)
مقوّا را نخست «آهار» باید که بی‌آهار چیزی کار ناید
(ص ۱۱۱)

آبره: سوزن.

به خرط «آبره» کن یک تار بریشم
(ص ۱۱۵)

بند نیشگر: نوعی بافت شیرازه.

یکی گر راست یک گر چپ بیافی بشبر «بند نیشگر» بلافی
(ص ۱۱۶)

پشتی: پارچه یا چرم چسبیده به عطف از داخل.

پذیرفتند و جزبندی نمودند پس از «پشتی» به شیرازه سپردند
(ص ۱۱۰)

پنج و چار؟: نوعی رنگ چرم؟

به رنگ «پنج و چارش» جلد بندند همه بشنو ازین ای یار دلبنده
(ص ۱۱۷)

پیرازه: ردیف تارهایی روی عطف برای بافتن شیرازه.

بگیری در شکنجه کنج دفتر کنی «پیرازه» و شیرازه درخور
(ص ۱۱۵)

بگیر این را سلف «پیرازه» گویند پس از اتمام این شیرازه جویند
(ص ۱۱۶)

تخته سنگ: سنگ زبردست صحاف.

به «تخته سنگ» سوی پشت بنشان برابر در شکنجه ساز چسبان
(ص ۱۱۴)

تحریر: آرایش اطراف نقش.

بر اطراف منبت ساز «تحریر» سری تحریر ناید راست تقریر
(ص ۱۲۲)

تحریربند: وسیله‌ای برای تحریر در اطراف منبت.

به گرد هر منبت «بند تحریر»
(ص ۱۳۴)

ترنج: شمشه وسط جلد.

میان آن مقوا نه «ترنجی» به طول و عرض نه بر خط دو کنجی
(ص ۱۲۰)

توله: واحد وزن، معادل ۲/۵ مثقال.

صبر آر سه «توله» ای برادر بسا (از مصدر سائیدن) آمیز آن را جمله یکسر
(ص ۱۱۱)

جدول اطراف متن (تعداد خطوط):

بکش یک یا دو و سه چار و پنج شش
 ز بیست و پنج تا سی دیده باشی
 به هفت و هشت و نه ده بیست کن خوش
 چهل پنجاه و صد نشنیده باشی
 (ص ۱۳۷)

جزوبندی: ته‌دوزی.

برای «جزوبندی» کار آید
 که بی‌این راست شیرازه نیاید
 دو نوع آید طریق «جزوبندی»
 یکی یک بندی و دیگر دو بندی
 (ص ۱۱۳)

جزودان: ۱. نشانه‌گذاری لای هر جزو، ۲. جعبه‌ای مثل قلمدان برای نهادن جزوهای کتاب در آن.

قلمدان کن و یا «جزدان» تو دانی
 ده پوست هم برین وزنش نشانی
 میان هر یکی «جزدان» نشان کن
 به‌فر ایمن و ایسر نشان کن
 به‌سه وجه این قلمدان ساختن گیر
 بسه «جزدان» بدان در ساختن گیر
 (ص ۱۱۱)
 (ص ۱۱۳)
 (ص ۱۲۳)

جغرات: به لغت سمرقند «ماست» را گویند (لغت‌نامه دهخدا). این شاید قرینه‌ای باشد
 از برای ماوراءالنهری بودن مؤلف رساله؟

ز روغن کنجد آری ربع سیری
 بیامیزی باو «جغرات» سیری
 (ص ۱۱۷)

چپ‌بافی: تاب دو نخ شیرازه به‌طور چپ‌گرد.

چو سوزن زیر هر سوزن بگیرند
 مگر این را به‌نام «چپ» پذیرند
 (ص ۱۱۶)

حباب و چین: چین و چروک.

بچسبان کاغذ و برهم مچسبان
 «حباب و چین» مچین درهم مچسبان
 (ص ۱۱۱)

خشت پخته سیاه مجوف: سنگی شاید شبیه به سنگ پا برای تراش دادن و نازک کردن
چرم.

سیه «پخته مجوف خشت» در آر بزرگ و خرد و تیز و گنده‌اش دار
(ص ۱۱۹)

ز مسحوق کنند و لاک یکسر بسازی «خشت پخته» ای برادر
(ص ۱۳۱)

دال در دال: نوعی بافت شیرازه.

یکی چون بند نیشگر «به‌بندی» دگر چون «دال در دالی» به‌بندی
(ص ۱۱۶)

دسته پیچ: وسیله‌ای برای پیچاندن دسته قید.

دگر هم «دسته پیچ» ای یار باید به‌شکل نیم خیز مار آید
(ص ۱۳۵)

دوبندی: ته‌دوزی با دو ردیف نخ در عطف هر جزو.

دو نوع آید طریق جزوبندی یکی یک‌بندی و دیگر «دوبندی»
(ص ۱۱۳)

دوپاره: جلدچرمی دو تکه که از قسمت عطف به یکدیگر چسبانده می‌شود در مقابل
یک پاره که سرتاسری است.

دوپاره گر کنی هم دلکش آید و گر «یک‌پاره» خواهی هم خوش آید
(ص ۱۱۸)

راست رفتن: تاب دو نخ شیرازه به‌طور راست‌گرد.

چو سوزن بر سر سوزن برآرند مر این را «راست رفتن» نام دارد
(ص ۱۱۶)

زنجیره: نوار باریکی از نقش معمولاً «ویرگولی» شکل در نزدیک لبه‌های جلد.
و یا با خال و خط کن تو منور به «زنجیر» منت‌ساز زیور
(ص ۱۲۳)

زنجیره‌ساز: وسیله حک زنجیره بر لبه کتاب.

دو «زنجیره‌ساز» از بهر کاری بزرگ و خرد کن ای یار باری

سرش چون رای تازی کن مقعر
به‌دسته بایدهش «زنجیر» کردن

... ..
(ص ۱۳۳)

که تا «زنجیر» از زنجیر آید

بهم آسوده چون زنجیر باید
(ص ۱۳۴)

سختیان: تیماج (چرم از پوست بز).

مشو پوشیده ای چرم مدبغ

به‌رنگ صبغة الله شو مصبغ
(ص ۱۱۷)

نخست از «سختیان» اقسام گویم

پس آنکه شستن و بستن بجویم
(ص ۱۱۷)

رود چون بز بخوردن در بیابان

... ..
(ص ۱۱۷)

سرلوح: در این جا نقش روی لبه برگردان جلد.

به‌حجم هر کتب «سرلوح» باشد

بهر کاری هنر را روح باشد
(ص ۱۲۰)

کنی «سرلوح» اگر تذهیب کاری

مرضع قصر بخشندت نگاری
(ص ۱۴۸)

سنگ زیردست (انواع): معروف است.

دگر سنگ‌اند بسیار ای برادر

به‌ملک ماست «سیلو» نام یک سنگ

«کنیر» و «مریم» و «جلمود» و «مرمر»
که نرم و سخت هست و هست بی‌رنگ
(ص ۱۳۱)

سوزن بر سرسوزن: برای راست‌بافی. (نک: راست رفتن).

سوزن زیر هر سوزن: برای چپ‌بافی.

سیفه؛ سیف قاطع: کارد بلند شمشیرمانندی که با آن اطراف کتاب را برش می‌دهند.

ببر از «سیفه» یا سوهان تو دانی

که سوهان به‌بود از سیفه دانی
(ص ۱۱۴)

بگیری در شکنجه باز پشتش

به «سیفه» قطع ساز و کن درستش
(ص ۱۱۴)

دلا آن وقت «سیف قاطع» کن چو برگ سوسنش اندام می کن
(ص ۱۳۵)

شکنجه: قید.

«شکنجه» نه به تخته سنگ و اجزا بنه اندر شکنجه پیچ او را
(ص ۱۱۳)

که می باید «شکنجه» صاف و هموار کش از صافی نماید چهره یار
(ص ۱۳۱)

شیرازه: نخ‌های رنگی تاییده و بافته شده روی لبه عطف.

بگیر این را سلف «پیرازه» گویند پس از اتمام این «شیرازه» جویند
(ص ۱۱۶)

صبر: ماده‌ای گیاهی؛ عصاره نباتی است (لغت‌نامه دهخدا).

«صبر» آری سه توله ای برادر بسا آمیز آن را جمله یکسر
(ص ۱۱۱)

فتیله: مفتول پارچه‌ای ریزی که در لبه عطف می‌چسبانند تا تارهای پیرازه روی آن
قرار گیرد.

به عرضش عرض جو ته کن «فتیلک»
(ص ۱۱۵)

«فتیله» نه به عرض هر کتابی بجو بر جای شیرازه صوابی
(ص ۱۱۵)

قبای جلد: اشاره به لبه برگردان.

«قبای جلد» پوشانید در بر ردای عطف را افکنده در سر
(ص ۱۰۹)

منظور از قبا قسمت لبه برگردان و از عطف، عطف جلویی لبه برگردان است.
با توضیح فوق سطر ۳۴ در همین صفحه به صورت زیر تصحیح می‌گردد؛
توضیحات مصنف به صورت زیر است:

همین نوعش بکن هردو مقووا به عطف و لوح و سر ای یار دانا
چو ساز عطف خواهی نیم آن کن سه حصه عرض نیش یک نشان کن

دو بخش از عرض بگذار و یک آن را ببر بر شل کنگر بی شک آن را
(ص ۱۲۰)

منظور شکل و قواره لبه برگردان است که در اصل عرضش نصف عرض مقوای
جلد است و با برش قسمت‌هایی از این مستطیل آن را به صورت مثلث درمی آورند.
قلم جدول دالی: قلم جدول کشی، دو یا سه شاخه برای رسم، دو یا سه خط، جدول در
آن واحد.

قلم جدول کنی معروف و «دانی» به کارزر حل آیند هر دو حالی
(ص ۱۳۴)

قلم کاری: خط اندازی بر روی جلد.

«قلم کاری» کنی آنگاه ای یار وزین سازی مزین ای نکوکار
(ص ۱۲۱)

کاغذ حریری: کاغذ شفاف.

بهم رنگی «حریری کاغذی» آر به مقدارش برو آن جاش مگذار
(ص ۱۱۲)

کرسی نشان: رکابه، پاورق.

بیاشی ساعتی «کرسی نشانی» که بی کرسی نمی بینم نشانی
(ص ۱۱۲)

حواشی را بدان قدری که خواهی به کرسی کش برون خط سیاهی
(ص ۱۱۴)

کنج: گوشه‌ها.

میان آن مقوای نه ترنجی بسر سر برگ و جای «کنج کنجی»
(ص ۱۲۰)

کوبه: مُشته، آلتی فلزی شبیه دسته هاون.

بنه پس کاغذی چندی بر آن پشت به گرد آن بزن با «کوبه» چون مشت
(ص ۱۲۰)

کوری: بیرون بودن عطف کتاب به اندازه جوی از قید؟

مر این را نام «کوری» کرده آید که بی این جلد هرگز راست ناید
(ص ۱۱۴)

لنگر: ۱. منگنه، پرس، ۲. اولین تار نخ شیرازه.

چو زین فارغ شوی «لنگر» برآری بزیرش چند روزی درگذاری
(ص ۱۲۱)

مرا این را نام «لنگر» می‌نهندش چو کس بیند به شیرازه کندش
(ص ۱۱۶)

مشبک: شبکه‌ای از نقش روی چرم (چرم مشبک).

سه سازی نقش برای مرد بی‌شک یک از بهر مقوا یک «مشبک»
(ص ۱۳۲)

مغزی: نوار باریکی از چرم آستری بر روی چرم جلد.

مر این را نام مغزی می‌نهندش
(ص ۱۲۱)

منبت: وسیله‌ای از مقوا، چوب، چرم که بر روی آن اشکالی ظریفی حکاکی کرده‌اند.
همچنین چرم منقوش.

ازین بهتر کنی ورقی مقوا «منبت»ها کنی ای یار دانا
(ص ۱۲۰)

در آن کنده «منبت» نه «منبت»
(ص ۱۲۰)

وگر نه باز بنشانی «منبت» زنی بر سر به کوبه چند نوبت
(ص ۱۲۱)

به میدان «منبت» نقطه‌ریزی
(ص ۱۳۴)

موچه (مورچه): نوعی بافت شیرازه.

همه گر چپ بیافی ای برادر همان «موچه» ازین در پا زند سر
(ص ۱۱۶)

مهره: سنگ بلوری یا مانند آن برای براق و صاف کردن کاغذ یا چرم.

بیارم «مهر»ها زین معدن سنگ زجاجی و بلوری غوری هر سنگ
(ص ۱۳۱)

مهره چوبین: وسیله‌ای برای آهار مهره کردن کاغذ و چرم.

بکوب از «مهره چوبین» مر او را بکن به آن ضرب یک در یک او را
(ص ۱۱۲)

نشگرده: شفره، گزن.

کنون «نشگرده» فولاد آید به آب و جوهرش الماس باید
(ص ۱۳۱)

بگستر چرم را بر سنگ و تخته به «نشگرده» تراش آن خام پخته
(ص ۱۱۹)

نقش بُر: وسیله کارد مانند تیزی برای بریدن نقش و مقوا.

پس آنکه «نقش بر» در دست گیری بدان مرقوم کاویدن پذیری
(ص ۱۲۰)

سه سازی «نقش بر» ای مرد بی شک یک از بهر مقوا یک مشبک
یک از بهر منبت کنندن آدم نمی دانم که شکلش چون نگارم
(ص ۱۳۲)

نقطه ریز: وسیله ای برای نقطه کاری نقش منبت.

به میدان منبت «نقطه ریزی» به غربال تفکر جمله بیزی
(ص ۱۳۴)

یک بندی: ته دوزی با یک ردیف نخ در عطف هر جزو.

دو نوع آید طریق جزو بندی یکی «یک بندی» و دیگر «دو بندی»
(ص ۱۱۳)